

ز من فلک عوض عشوه عمر می خواهد \*

## تفحصی در شکوه‌زار کمال‌الدین اسماعیل

ابراهیمزاده، گرجی

تبارک الله از آن میل من به روی نکو  
تبارک الله از آن قصد من به زلف دراز  
کنون چه گیسوی مشکین مرا چه مار سیاه  
کنون چه شعله آتش مرا چه شمع طراز  
دریغ جان گرامی که رفت در سرتن  
دریغ روز جوانی که رفت در تک و تاز  
دریغ دیده که بر هم نهاد می باید  
کنون که چشم به کار زمانه کردم باز  
دریغ و غم که پس از شصت و اند سال ز عمر  
به ناگهان به سفر می روم نه برگ و نه ساز  
به صد هزار زبان گفت در رخم پیری  
که این نه جای قرار است خیز و ابرواز  
فروشدت به گل ضعف شیب پای مکش  
در آمدت به گریبان عجز، سر مفرز  
چو جلوه گاه حواصل شد آشیانه زاغ  
مکن به پر هوس در هوای دل پرواز  
برون ز کنج قناعت منه تو پای طلب  
که مرغ خانگی ایمن بود ز چنگل باز  
ز پیش خود بفرست آنچه دوست تو داری  
که گم شود ز تو هرج از پس تو ماند باز  
ره سلامت اگر می رود مجرد شو  
که جز عنا نفزاید ترا لباس طراز  
در نوشتار ذیل هدف مروری است بر مرانی و  
بث الشکوی های وی و نیز چشم اندازی از رنج  
جسمانی اش نشان داده شده است.

می کند و در اندک کلماتی با ساختاری روشن و  
معماری مناسب، به توفیقی شایسته دست یافته و  
توانسته است؛ گسترده ترین و ژرف ترین لایه های  
زیر و زیر شده جامعه انسانی را با ثبت بر برگ های  
پریشان تاریخ، صحنه سازی کند. و با اعلام  
خاموشی صدای جامعه، و ضمیمت نابودی آدمیان را  
در سرزمینی با جوش و خروش به آیندگان برساند.  
به نظر می رسد شاعر بزرگ اصفهانی، در فضای  
رعب انگیز و دهشتناک، توان خلق اثر مشروح متأثر  
از بلای مغولان خونخوار را از دست داده باشد زیرا  
در دیوان وی به این مناسبت شعری نیامده است.  
دولت شاه سمرقندی در تذکره اش، دویستی را که در آغاز  
آورده ایم و دویست زیر را که مدعی است شاعر هنگام  
مرگ با خون خویش نوشته، نقل کرده است:  
دل خون شد و شرط جانگدازی اینست  
در حضرت او کمینه بازی اینست  
با این همه هم هیچ نمی یارم گفت  
شاید که مگر بنده نوازی اینست  
مناسب می نماید که به نکته ای هم اشاره شود،  
گرچه زمان تولد کمال‌الدین را جایی ثبت نکرده اند  
اما هنگام مرگ به دست سرباز مغول باید به دوران  
کهولت زندگی خویش رسیده باشد. چنین استتاجی  
را از تصادف می توان استخراج کرد جمله،  
رسول مرگ به ناگه به من رسید فراز  
که کوس کوچ فرو کوفتند کار بساز  
کمان پشت دو تا چون به زه در آوردی  
ز خویش نارک دلموز حرمی دور انداز

«کس نیست که تا بر وطن خود گرید  
بر حال تباہ مردم بد گرید  
دی بر سر مرده ای دو صد شیون بود  
امروز یکی نیست که بر صد گرید»  
(کمال‌الدین اسماعیل)  
کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، یکی از دو  
فرزند نرینه جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی است.  
جمال‌الدین گفته است:  
«هست بر پای من دو بند گران  
علقت چهار طفل و حب وطن»  
بنابر این کمال‌الدین، دو خواهر نیز داشت.  
پدر وی، خود شاعری شناخته شده یا اشعاری  
در خور از جهت فرم و محتواست اما کمال‌الدین  
به اعتقاد اهل نظر و محققان، در هنر شاعری از حد  
پدر در گذشت. تخلص شاعر «کمال» است و  
لقبش «خلاق الممانی».  
کمال‌الدین فاجعه تجاوز و کشتار و غارت و  
هدم از سوی مغولان در ایران زمین را درک کرد. در  
سال ۶۳۳ ه. ق به زادگاه و مستقر شاعر نیز بهره  
در دناکی از خوری وحشی و خونخوار مغولان  
تحمیل شد و کمال‌الدین خود طعمه تیغ زندگی  
مست، گردید و در سال ۶۳۵ ه. ق به قتل رسید.  
پیشانی نوشتار را با علم شعر کمال‌الدین  
اصفهانی، داغدار و سوگوار کرده ایم تا رد  
خوف انگیز یا جوج و ماجوج مغولان بر سرزمین  
کهنسال ما نشان داده شود. شعر با تصویری  
دلهره آور و دهشتناک از زوال خونین وطن حکایت

کمال‌الدین اسماعیل از شاعران فحل و گزیده در قصیده سرایی است. گرچه در قالب‌های دیگر معمول، به ویژه در غزل سرایی نیز از ذهن وقاد و طبع خلاق شاعرانه اش گوهرهای چشم نواز و دل‌انگیز و طرب خیز تراوش کرده و در جلوه بخشی و صحنه آرایبی فرش هزار رنگ و هزار نقش شعر فارسی، سهمی در خور دارد.

کمال‌الدین اسماعیل، «خلاق المعانی»؛ شاعر قصیده سرای مداح است. مادحی با ممدوحان کم نیست؛ خاندان‌های آل صاعد، اتابکان فارس، اصفهبدان طبرستان و جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه را مدح کرده است. یعنی عمده سلاطین و امرا و وزراء و صاحب نفوذان درباری در ستایش نامه‌های این شاعر شهره و نامدار اصفهانی حضور دارند، اما هنگامی که ستایش شدگان یکی پس از دیگری در حیات شاعر سوار بر «اسب چوبین» از مرز این جهان گام در جای دیگر و جهان پسین می‌گذارند در رثای آنان از شاعر سوگسرود اندک و گزیده به یادگار می‌ماند. آن هم نه در مرگ فلان سلطان و وزیر و امیر لشکر، بلکه رثایه‌های سخت سنگین و جانسوز و آتش زنه بر جان و تن و روح در ماتم عالمان دیندار؛ آن هم سروده‌هایی نه از سر وظیفه که از بن دندان.

در دیوان کمال‌الدین، فقط یکی بیشتر از تعداد انگشتان یکدست، افراد پس از مرگ مورد توجه اند. یکی از آنان نسبت نسبی با شاعر دارد و از گوشت و خون اوست؛ فرزند جوانش و پنج نفر دیگر، چهار تن وابسته به خاندان آل صاعدند که جایگاه دینی شان مورد تأکید است زیرا ریاست حنفیان اصفهان را داشتند و پنجمی نیز مرد دین است؛ «عمر الخجندی»

۱- کمال‌الدین اسماعیل بیشترین تعداد مرثیه را در مرگ نابهنگام فرزندش خلق کرده است: سه عنوان قصیده همراه با سه رباعی و یک قطعه چهاربیتی زیر؛

چگونه در چمن خوشدلی کنم پرواز  
که مرغ عیش مرا روزگار پر بیرد  
دو شاخ هر دوز یک اصل رسته بر یکجای  
بتیغ قهر اجل مان ز یکدگر بیرد  
بنوجوانی بیرد شاخ عمرش مرگ  
اگرچه رسم نبودست شاخ تر بیرد  
اگرچه منزل ما در سفر برابر بود  
ولیک آنکه جوان بود زودتر بیرد

(ص. ۴۳۴)

به نظر می‌رسد اولین سوگسرود، باید همانی باشد که ۳۷ بیت دارد و عنوان عربی آن از «مؤنس الاحرار» در دیوان مورد استفاده ما نقل شده است (صص. ۴۲۹-۴۳۱). محتوای قصیده، گزارش اندوهناکی است از زبان پدر، از چگونگی مرگ پسر در آب و نوع مواجهه با این حادثه کمرشکن.

طبق روایت «شاعر پدر»، «طفل جهان نادیده» وی با همراهان به سفر می‌رود اما همسفران طفل را گذاشته و بازگشته‌اند. گزارشگر داغ‌دیده و منتظر با تردید با حادثه برخورد می‌کند و به همراهان فرزند بدگمان است و همسفران را در مرگ وی مقصر معرفی می‌کند.

همراهان نازنیم از سفر باز آمدند  
بدگمانم تا چرای آن پسر باز آمدند  
ارمغانی حنظل آوردند و صبر از بهر ما  
گرچه خود با تنگ‌های پرشکر باز آمدند  
چون ندیدم در میان کاروان معشوق خویش  
گفتم آیا از چه اینها زودتر باز آمدند

تو غایب و آنکه ترا کشت بقهر  
غایب نشود یک نفس از دیده من  
(ص. ۹۶۶)

داغی که مرگ فرزند بر جانش نهاده، چنان عمیق و گزنده است که روح و روان شاعر را تا پایان عمر آزار می‌دهد.

آترا که بوصل تو پناهی نبود  
بهر ز عدم پناهگاهی نبود  
تو در دهن گوری و من بر لب گور  
از لب بدهن دراز راهی نبود

سوگسروده‌های کمال‌الدین پیرامون این واقعه سخت و جانسوز است و حال و هوای ویژه‌ای دارد:

زین پس نبیند این دل من روی خوشدلی  
بر بسته کشت راه من از کوی خوشدلی  
غمگین دلم که خوی گرد درد و محنت است  
تا غم بود کجا نگرد سوی خوشدلی؟  
بی بر بماند کشت امیدم از آنکه نیست  
آب حیات را مند از جوی خوشدلی

### □ کمال‌الدین اسماعیل ملقب به «خلاق المعانی» از شاعران فحل و گزیده در قصیده سرایی است. اما از ذهن وقاد و طبع خلاق شاعرانه اش گوهرهای چشم‌نواز و دل‌انگیز و طرب‌بخیز در قالب غزل نیز تراوش کرده است.

او مگر از نازکی آهسته تر میراند اسب  
یا خود ایشان از رهی دیگر مگر باز آمدند  
شرط همراهی بُد کان سایه پرورد مرا  
باز پس ماندند و خود با شور و شر باز آمدند  
ناگهان در نیمه راه طفلی جهان نادیده را  
در خطر بگذاشتند و با بطر باز آمدند  
گوهری کش جهان بها بود، اندر آب انداختند  
وز برای حفظ رخت مختصر باز آمدند...  
سوء ظن خود را در دو بیت (رباعی) آشکارتر بیان  
می‌کند که می‌توان تفرز قاتل را درک کرد:  
کی خوش بود ای جان پسندیده من  
حال دل برگشته شوریده من؟

چون مجمر ارچه سینه تنگم بر آتشت  
زین سوخته جگر نلعد بوی خوشدلی  
(ص. ۴۳۳)

۲- مرثیه‌هایی در عزای «مردان دین» که موقعیت ممتازی در جامعه داشتند. شوریدگی شاعر در مرگ آنان، دلیل روشنی است بر ارتباط نزدیک با این افراد و داشتن باور قلبی به اندیشه دینی و مقام معنوی در گذشتگان

الف- رکن‌الدین صاعد که به سوفار (تیری) کشته و به تعبیر شاعر «شهید» شده است: :  
اول از منصب و از دست سیادت گویم  
یاز علم و ورع و زهد و عبادت گویم

ترکیب بند دیگری هم در این حادثه دارد در ۹ بند  
 که هر بند هفت بیت دارد.  
 علم شرع و ریاست اسلام  
 هر دو در خاک سرنگون افتاد  
 از دو نیز بگریه خونین  
 چرخ را دیدگان برون افتاد  
 (بند ۲، ص ۹۸۷)  
 تا که مسعود صاعد از ماست  
 کار اسلام زیر و بالا شد  
 بی جلالش هر آن کجا ملکیت  
 ملکش از دست و پایش از جا شد  
 سد اسکندر از میان برخاست  
 ظلم یاجوج فتنه پیدا شد  
 (بند ۴، ص ۹۸۷)

ج- کمال الدین اسماعیل را در فوت  
 «الصدر السعید جلال الاسلام» سوگنامه ای در قالب  
 ترکیب بند، ده بندی است. متوفای جوانی است  
 «اسمعیل» نام؛

سخت جایی ست جای اسمعیل  
 کو شکوه و لقای اسمعیل  
 ای دریغا که تخته بند فناست  
 صورت دلگشای اسمعیل  
 خود همیشه بلای جان بودست  
 عیداضحی برای اسمعیل  
 گر قبول او فتد کنیم همه  
 جان فدای بقای اسمعیل  
 ای ز دست تو زاده فیض سخا  
 همچو زمزم ز پای اسمعیل  
 زان جهانت بدست بوس آمد  
 شاد باش ای وفای اسمعیل  
 گر نوای تو بود تا بکنون  
 تویی اکنون نوای اسمعیل  
 بدعا آیم و درین موسم  
 مستجابست دعای اسمعیل  
 جاودان باد در سرای وجود  
 جان مسعود و صاعد و محمود

(بند ۹، ص ۴۲۱)

د- «وله فی مرثیه الصدر رئیس الدین محمود  
 رحمة الله»؛ متوفای جوانی است که در عرصه فعالیت  
 دین و شریعت شناخته شده است. قصیده در مرگ  
 «محمود جوان» حال و هوای مرثیه دیگر را ندارد.  
 شاعر نیز بدان واقف است در ابیات پایانی خطاب  
 به پدر محمود دارد:

□ از جالب ترین شکوه سروده های  
 کمال الدین که در زمره دردناک ها  
 قرار می گیرد، دو قصیده است،  
 یکی گزارش درد انگیز از بیماری  
 چشم در ۵۵ بیت و دیگری تشریح  
 ناراحتی هایی که از مرض جرب  
 تحمل کرده است. قصیده جربیه  
 ۴۰ بیت دارد.

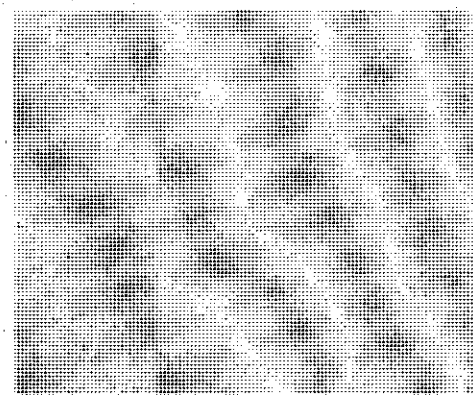
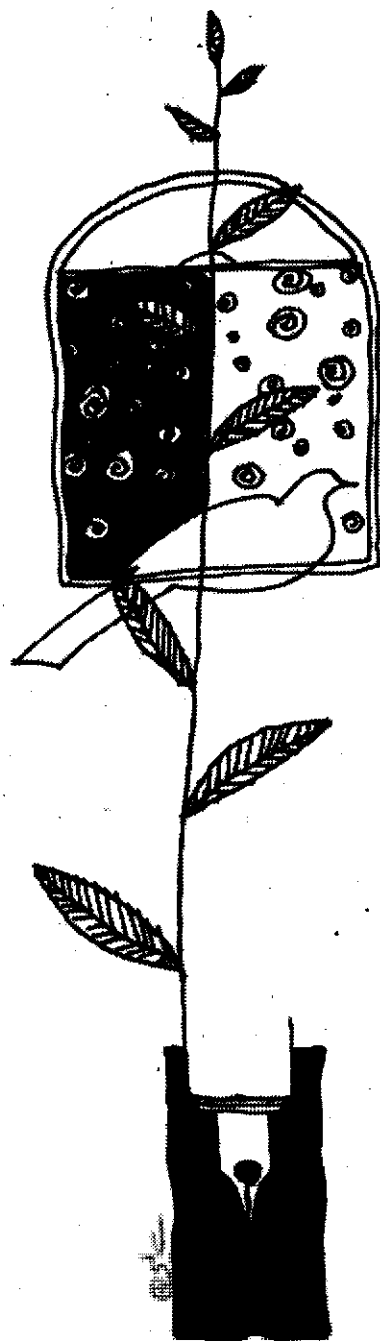
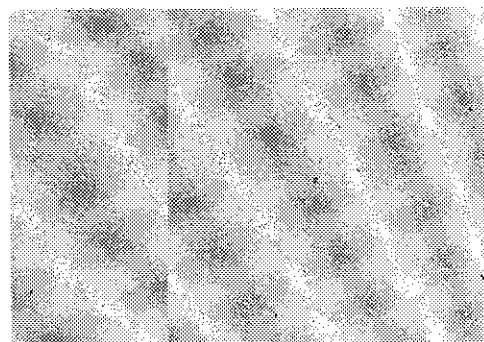
مردی و مردمی و فضل و فضایل شرم  
 سخن مدرسه و درس و افتاد گویم  
 نیک نامی همه عمر دهم شرح نخست  
 یا همین خاتمت کار و شهادت گویم  
 روز نوحه ست مرا خلق بخندید که من  
 در چنین تعزیتی شعر بعاتت گویم  
 داد یک معنی او داده نباشم بخدای  
 گر در این معنی صد سال زیادت گویم  
 تو که خصمی، بخدا بر تو، بیا هم تو بگوی  
 تا نگویی که همی من بجلادت گویم  
 چو کلید در خلد ابد آمد چه عجب  
 گر من این چوپچه را سهم سعادت گویم  
 این همه گریه خونین که برین رخسارست  
 اثر خنده خونین یکی سوفارست

این ابیات بند دوم از ترکیب بند کمال الدین  
 اسماعیل در «مرثیه الصدر الشهید رکن الدین صاعد  
 قلنس الله روحه العزیز» است که در ده بند و ۸۰ بیت  
 ساخته شده است.

ب- در فوت «الصدر السعید رکن الدین  
 مسعود»، ترکیب بندی (هفت بندی) دارد. که در آن  
 وی را مرد دین معرفی می کند با کف بخشنده.

شد کلک سر برهنه غریوان و ابروار  
 حنانه وار قامت منبر خمیده شد  
 آوخ که سنگ جفای فلک بماند  
 دستی که از برای عطا آفریده شد

(بند ۵، ص ۴۲۸)



بمحمدالله ارچه ستاره فرو شد  
 بجایست خورشید چرخ معانی  
 امام جهان، رکن دین، صدر عالم  
 سرافراز ایام، نعمان ثانی  
 چو برجا بود رکن، باطل نگرده  
 ز نقصان یک خشت اصل مبانی  
 ایاسر فزازی که این هفت گردون  
 کند بام قدر ترا نردبانی  
 مبینام یک روزت از جای رفته  
 که تو قطب اقبال این خاندانی  
 تو خورشید شرعی و او ماه ملت  
 شده روشن از هر دو چشم امانی  
 میان شما خاک چون حایل آمد  
 قمر منخسف شد، تو جاوید مانی  
 ترا واپسین انده این باد و آترا  
 که شادست ازین، واپسین شادمانی  
 نه بر وفق ذوقست این شعر لیکن  
 مرا می نیاید ز من هم نهانی  
 خدایا! درین مناعت از گنج رحمت  
 هزاران لطیفه بخاکش رسانی  
 ز فرزند و جاه و جوانی و دولت  
 تمتع ده این خواجه را جاودانی

(صص ۴۱۶-۴۱۷)

چهار تن پیش گفته؛ صاعد، مسعود، اسماعیل و محمود از خاندان آل صاعدند و ارتباط نسبی بین آنان برقرار است. چنین ارتباطی در رثائیه مربوط به آنان آمده است.

۳- «المولی صدرالدین عمرالخجندی» نیز مرد دین است و موقعیت معنوی در جامعه دارد.

باد صبا چو یافت زیمارش خبر  
 زورش ز دست و پای قرارش ز جان برفت  
 کام دوات از غم او خشک و تلخ گشت  
 مغز قلم ز حسرتش از استخوان برفت  
 گر خون گریست خامه فتوی بحق گریست  
 کز دستش آن عبارت و خط و بیان برفت  
 پهلو بجای خویش نهی کرد مسندش  
 از صفه‌یی که خواجه دنیا از آن برفت  
 ... گرچه ز درد دل جگرم خون همی شود  
 از مرگ این یگانه دوران روزگار  
 خرسند گشته‌ایم که آخر قوی دلست  
 این شافعی وقت به نعمان روزگار

(صص ۴۲۴-۴۲۵)

این مرثیه در قالب ترکیب بند، در چهاربند، ۶۷ بیت دارد.  
 مرثیه‌هایی که از کمال یاد کردیم، مگر مرثیه

خویشتن را تو خیره خار منه  
 دشمن تست نفس اماره  
 آرزوهایش در کنار منه  
 ... رهگذار بلاست دنی دون  
 دل بر او از بی قرار منه

(صص ۴۱۷)

یا:

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند  
 سلطان مرگ هیچ محابا نمی کند  
 عامست حکم میراجل بر جهانیان  
 این حکم بر من و تو بتنها نمی کند  
 غارتگر حوادث در خانه وجود  
 جز رخت زندگانی یغما نمی کند  
 از دور چرخ امن و سلامت طمع مدار  
 کاین دور اقتضای چنینها نمی کند

(صص ۴۲۶)

- شکایت نامه‌ها- بٹ الشکوی‌ها- و گله‌گزاری‌های شاعر متنوع انداز؛ روزگار و چرخ فلک و زمانه، پیری و پیامدهای از دست رفتن دوران جوانی، ممدوح، زندگانی شاعر که با مرگ تفاوتی ندارد، از هیچ شمردن فضل و دانایی و در برابر نادانی که برترین نعمات شمرده می‌شود و از فراق ممدوح که کم نیست. از جمله در صفحه‌های ۲۲، ۲۶۱، ۲۹۲، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷، ۶۴۶ و ۹۸۶.

دریای غصه را بن و پایان پدید نیست  
 کار زمانه را سر و سامان پدید نیست  
 در بوستان دهر بجستیم چون انار  
 بی خون دل یکی لب خندان پدید نیست  
 چرخ خمیده پشت بصد چشم در جهان  
 جویای راحتست و جوی زان پدید نیست  
 بیش از هزار تیر جفا در دل منست  
 پنهان چنانکه یک سر پیکان پدید نیست

(صص ۲۶۱)

یا؛ به ممدوح خطاب تند و شکوه آمیز دارد!  
 بزرگوار! صدرا! تواز تن آسانی  
 خبر نداری از رنج بی نهایت من  
 نگوئی آخری آنکه او گناهی کرد  
 چرا در بیغ بود از فلان عنایت من  
 دمی نباشد کز صوب بی عنایتت  
 برید عزل نیاید سوی ولایت من  
 قفای محنت بسیار میخورم بی آن  
 که روشنت بنزدیک کس جنایت من  
 خلاقت چو منی جستن از بزرگی نیست  
 که خود پدید بود ابتدا و غایت من

## □ بافت معنایی و ساختار

مرثیه‌های کمال الدین اسماعیل در خدمت هدف اصلی است؛ برانگیختن عاطفه و احساس به نفع از دست رفتگان، شاعر نه تنها در این حس انگیزی موفق است بلکه بهره لازم از مرثی را برای هشدار به زندگان نیز می‌گیرد.

«رئیس الدین محمود»، دارای زبانی روشن موثر و برخوردار از ویژگی‌های ناب سوگنامه‌اند. واگویه‌های غم‌انگیز کمال الدین اسماعیل، چشمه اشک را به رود خون خیز بدل می‌کند زیرا زمزمه‌ها جگرگداز و زبان‌گیری‌های مادرانه در مرگ عزیزترین عزیزان است. خیزابه‌های بلندی که از دریای پرتلاطم دلی طوفانزا برخاسته و چنان شلاقی بر مخاطب فرود می‌آید و وی را به میان امواج بی‌پایان و ناپایاب سوگی سخت فرو می‌برد.

بافت معنایی و ساختار شعری مجموعه سروده‌ها در خدمت هدف اصلی است؛ برانگیختن عاطفه و احساس به نفع از دست رفتگان، شاعر نه تنها در این حس انگیزی موفق است بلکه بهره لازم را برای هشدار به زندگان می‌گیرد که این دنیا ناپایدار و چون برق و باد گذرنده است و همه انسان‌ها به کام مرگ فرو می‌روند:

بخند ای بداندیش او از وفاتش  
 ز چنگال مرگ ار برستن توانی  
 چه شادی کنی ای بداندیش کاخر  
 دهد دور گردنت از این دوستگانی

(صص ۴۱۶)

یا:

دل بر احوال روزگار منه  
 رنج بر خود باختیار منه  
 گل مقصود نشکفتد زین خار

گرفتم آنکه ز من صد گناه حادث شد  
 نه واجبست بر انعام تو رعایت من؟  
 مرا توقع آن بد که اهل زلت را  
 برات امن رسد از تو در حمایت من  
 کجا تصور کردم که بی خطا و زلل  
 بکام خویش رسد دشمن از سعایت من  
 روا مدار که ناگه ز سوره الاخلاص  
 چنین بیک ره منسوح گردد آیت من  
 مرا بفضل خدا هست آن قدر هنری  
 که سوی عیش مهنا کند هدایت من  
 منم که گر سختم را سپهر دریابد  
 برای فخر عطار کند روایت من  
 اگر بخدمت گردون سرم فرود آید  
 همه ز قرص مه و خوردهد جرایت من  
 کشند حلقه پیرانش سپاه قبول  
 هر آن کجا که هنر بر کشید رایت من  
 مده بدست خران مالشم که حیف بود  
 که ریش گاوی گوید: زهی کفایت من  
 ترا چه گوید و در حق من چه فرض کند؟  
 کسی که بشنود از دیگران حکایت من  
 نشسته من بسپاهان سفیر اشعارم  
 بچار گوشه عالم برد شکایت من

(ص. ۴۷۶-۴۷۷)

یا؛ رسیدن پیری با تصویر و تشبیه‌های زیبا؛ ابیاتی  
 چند از ابتدای قصیده آورده می‌شود:  
 موی سپید هست خردمند را تدبیر  
 ای غافل از زمانه بیک موی پند گیر  
 مویم سپید گشت و دم سرد میزنم  
 آری بیکدیگر بود این برف و زمهریر  
 آمد فرو چو برف گران بر سرم نشست  
 ویرانه‌یی که هست اساسش خلل پذیر  
 برگ سمن که جای بنفشه فرو گرفت  
 پوشید ارغوان مرا کسوت زریر  
 ثرسم شکوفه اجلست این که بشکفید  
 بر شاخسار عمر در نوبت اخیر  
 معلوم من نبد که تند دست روزگار  
 در کار گاه عمر ز شعر سیه حریر  
 او می‌کند مسوده شعر را بیاض  
 من می‌کنم مسوده شعر خیر خیر

(ص. ۲۹۲)

□ **کمال الدین اسماعیل بیشترین  
 تعداد مرثیه‌ها در مرگ نابهنگام  
 فرزندش سروده است: سه عنوان  
 قصیده همراه با سه رباعی و یک  
 قطعه چهار بیتی.**

**محتوای قصیده گزارش اندوهناکی  
 است از زبان پدر در شرح مرگ پسر  
 در آب و نوع مواجهه با این حادثه  
 کمر شکن.**

یا؛

مرا که هیچ نسیمی ز شادمانی نیست  
 بسی تفاوتم از مرگ و زندگانی نیست  
 بروزگار جوانی اگر ترا رنگیست  
 مرا بجز سبهی رنگی از جوانی نیست  
 ز من فلک عوض عشوه عمر می‌خواهد  
 که عشوه نیز درین دور رایگانی نیست  
 ز ناروایی کارم شکایتست ار نی  
 در آب چشمم تقصیر از روانی نیست  
 برای نظم معیشت همیشه در سعیم  
 چه سود سمی چو تقدیر آسمانی نیست  
 کسی که او را فضلی چنان که باید هست  
 گمان میند که کارش چنین که دانی نیست  
 در آن جهان مگرم بهره‌یی بود ز هنر  
 چو هیچگونه مرا کام این جهانی نیست  
 چو شاعر ز بی مدت قیامت راست  
 سزد که حصه من زین حطام فانی نیست  
 چو بهترین هنری در زمانه بی هنریست  
 مرا چه سود که سرمایه جز معانی نیست  
 پس از سه سال سفر از من این که بستاند؟  
 که جز فسانه مرا هیچ ارمغانی نیست

(ص. ۶۴۶)

- از جالب‌ترین شکوه سرودهای کمال الدین  
 اسماعیل که در زمره دردناک‌ها قرار می‌گیرد؛ دو  
 قصیده است؛

یکی گزارش درد انگیز بیماری چشم شاعر است  
 در ۵۵ بیت؛

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب  
 یا رب چه دید خواهم ازین چشم دریاب؟  
 هر شب ز روشنایی خود، تا سپیده دم  
 سوزان در آب دیده چو شمعم ز درد و تاب  
 انسان عین گشت چو فرزند ناخلف  
 بودنش رنج خاطر و نابودنش عذاب  
 در چشم من ز بس که شد آهخته تیغها  
 گویی یکیست چشم من و چشم آفتاب  
 (ص. ۴۰۲)

و دیگری گزارش و تشریح ناراحتی‌هایی که از  
 مرض جرب تحمل کرده است.

کوه بلا شدت ز رنج جرب تم  
 بیچاره من که کوه بناخن همی کنم  
 رگهای من چو چنگ برون آمده ز پوست  
 پس من بناختان آن رگ همی زخم  
 چون چوب خرگهست برو بر پیشیزها  
 انگشتهای کز شده چون درهم افکنم  
 (ص. ۴۰۵)

قصیده جریبه ۴۰ بیت دارد.  
 از فحوای این دو قصیده برمی‌آید که شاعر  
 هنگامی آنها را سروده که سخت در حال زور آزمایی  
 و پنجه افکنی با بیماری زورمند و پیشرونده و  
 زجردهنده بوده است.

از ویژگی این دو قصیده، در برداشتن آثار  
 و عوارض دو بیماری است که شاعر بدان‌ها  
 مبتلاست و جزئیات هر یک را به شرح باز می‌گوید  
 و خواننده را در درد و رنج با خویش همراه می‌برد و  
 مخاطب نیز احساس می‌کند که به ورطه ابتلای این  
 بیماری‌ها در افتاده است، به عبارت امروزی شاعر  
 در حس انگیزی و حس گذاری موفق عمل کرده  
 است.

\* تمام اشعاری که ذیل آنها شماره صفحه آمده از  
 منبع زیر نقل شده است - دیوان خلاق المعانی  
 کمال الدین اسماعیل اصفهانی، با مقدمه و حواشی و  
 تعلیقات و فهرست‌ها، بانضمام رساله القوس، باهتمام  
 حسین بحر العلوم، اسفند ماه ۱۳۸۴، انتشارات  
 دهخدا